

تاریخ اندیشه‌ها و جنبش‌های سیاسی در قرن بیستم

نظریه «منطق سرمایه» یا «مشتق‌انگاری دولت»

● نوشته دکتر حسین بشیریه از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (بخش پانزدهم)

نظریه «منطق سرمایه» یا «مشتق‌انگاری دولت»

«مشتق‌انگاران به منظور تبیین نقش و جایگاه دولت در نظام سرمایه‌داری متأخر، به منطق تحولات سرمایه و نرخ سود براساس نظریات مارکس متوسل شده‌اند. براساس این دیدگاه، بطور کلی ضرورت دولت از وجود رقابت میان انواع سرمایه و سرمایه‌داران استنتاج می‌شود. کارویژه دولت بازتولید سرمایه به طور کلی، تنظیم روابط کار و سرمایه، بسط سرمایه ملی در بازار جهانی، سرمایه‌گذاری زیربنایی و تضمین تداوم و توسعه سرمایه‌داری از طریق اتخاذ سیاست‌های مالی و پولی است. برخی از این نظریه‌پردازان بویژه «یواکیم هرش» تأکید می‌کنند که منشاء دولت سرمایه‌داری را باید در رابطه کارمزد و سرمایه جست. از این دیدگاه، در نتیجه مبارزات طبقاتی کارگری نرخ سود کاهش می‌یابد و در نتیجه دولت مجبور می‌شود به منظور جبران کاهش نرخ سود در اقتصاد دخالت کند. با این حال دخالت دولت در اقتصاد سرمایه‌داری متضمن تعارضاتی است که ضرورتاً در درون دولت بازتولید می‌شود. بواسطه همین تعارضات، دولت نمی‌تواند بطور کامل بر سرمایه کنترل داشته باشد. از چنین دیدگاهی، مشکل اصلی در تحلیل نظری دولت حفظ جدایی ظاهری میان حوزه سیاسی و حوزه اقتصادی است. به نظر «هرش» روابط سیاسی از روابط اقتصادی «مشتق» می‌شود و بنابراین نمی‌توان حوزه روابط سیاسی را به عنوان موضوع خاص و جداگانه علم سیاست تلقی کرد. حوزه اقتصادی مصدر و بنیاد حوزه سیاسی است و البته

مارکس، هم در دست‌نوشته‌های اقتصادی - فلسفی (۱۸۴۴) و هم در سرمایه بر اقتصاددانان که حوزه اقتصاد را به صورت منتزع و مجزا از جامعه و روابط طبقاتی و «سیاست» تصور می‌کردند، انتقاد وارد کرد. به نظر مارکس در دست‌نوشته‌ها، فرض امکان بررسی روابط اقتصادی به صورت انتزاع شده از کل روابط اجتماعی که اساس اقتصاد سیاسی کلاسیک را تشکیل می‌داد، نادرست است. مقولاتی چون کالا، قیمت، بازار و پول تنها اشکالی از روابط اجتماعی است؛ هر پدیده اقتصادی در درجه اول اجتماعی است.^۲

از دیدگاه «مشتق‌انگاران» هم تحلیل دولت را می‌بایست از نقطه عزیمت تحلیل روابط اقتصادی یعنی فرایند انباشت سرمایه آغاز کرد. کارویژه‌ها و شیوه کارکرد دستگاه دولتی از ساخت متحول روابط سرمایه مشتق و منتج می‌شود. به نظر مشتق‌انگاران، منبع اصلی نظریه سیاسی دولت به طور کلی و دولت سرمایه‌داری بالاخص را باید در همان نقدی که مارکس در دست‌نوشته‌ها بر تجزیه اقتصاد از جامعه در نظریات کلاسیک وارد کرده است، جستجو کرد. نظریات مشتق‌انگاران در نقد نظریه «مستقل‌انگاری» و بویژه نظریه «اوفه» مطرح گردیده است. تأکید بر فرایند انباشت سرمایه به عنوان عاملی اساسی در فهم کارویژه‌ها و شیوه کارکرد دولت در نظریه

مشتق‌انگاران به معنی تأکید بر کارویژه اقتصادی دولت سرمایه‌داری است که معطوف به جلوگیری از سقوط نرخ سود و توزیع ارزش اضافی میان انواع

گوناگون سرمایه است. این مهمترین کارویژه دولت مدرن سرمایه داری است.

از دیدگاه «هرش»، محدودیت‌ها و تواناییهای دولت را تنها می‌توان بوسیله تحلیل و بررسی رابطه میان دولت و تضادهای موجود در فرآیند انباشت سرمایه توضیح داد. بویژه در این ارتباط باید به بررسی ماهیت متحول فرآیند انباشت و تحول در شیوه استثمار طبقات کارگری پرداخت. به طور خلاصه، «استنتاج شکل دولت از تضادهای جامعه سرمایه داری» عصاره دیدگاه «مشتق انگاران» را تشکیل می‌دهد. فهم اشکال سیاسی، مستلزم فهم روابط اجتماعی وجه تولید سرمایه داری است. روابط اجتماعی در وجه تولید سرمایه داری در یک عرصه به عنوان روابط اقتصادی، و در عرصه دیگر به عنوان روابط سیاسی ظاهر می‌شود. بنابراین، دیدگاه مشتق انگاران با دیدگاه کلاسیک درباره رابطه میان زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی تفاوتی اساسی دارد. سیاست بازتاب زیربنای اقتصادی و روابط تولیدی نیست بلکه عین آن روابط است. بنابراین، موضوع اصلی علم سیاست همان روابط اجتماعی جاری در هر وجه تولید است. از همین رو، نظریه دولت نیز باید از تحلیل ساخت جامعه سرمایه داری استنتاج شود. بدین سان، دولت بورژوازی شکل تاریخی خاصی از استثمار و سلطه طبقاتی است. به طور مشخص، از دیدگاه «هرش»، شکل تاریخی خاص دولت بورژوازی مدرن ناشی از ضرورت تجزیه روابط قدرت و اجبار از فرآیند تولید است. تضادهای مندرج در فرآیند تولید سرمایه دارانه که اساس دولت را تشکیل می‌دهد، تعارضاتی ظاهری در شکل و عملکرد دولت به وجود می‌آورد. به هر حال، دولت به عنوان مظهری بوروکراتیک ظاهراً از نظر طبقاتی بی طرف می‌نماید و تا وقتی اساس با تولید و انباشت سرمایه به خطر نیفتد بی نیاز از اعمال زور است. تداوم دولت به عنوان شکل خاصی از روابط اجتماعی مندرج در وجه تولید به بازتولید فرآیند انباشت سرمایه بستگی دارد. از این حیث توانایی عمل دولت به طور ساختاری محدود و مقید به ضرورت تداوم فرآیند انباشت است. از دیدگاه «هرش»، فرآیند انباشت سرمایه تابع تمایل تنزلی نرخ سود است و این خود سبب تضادهای مندرج در فرآیند انباشت است. شکل و توانایی دولت به عنوان روابط اجتماعی وجه تولید، نیز تابع گرایش تنزلی نرخ سود است. در مقابل این گرایش، دولت مجبور است واکنش‌هایی نشان دهد و از تنزل نرخ سود جلوگیری کند. اما دولت با توجه به ماهیت «غیر اقتصادی» خود، تنها می‌تواند مواضعی منفعلانه نسبت به فرآیند انباشت پیش بگیرد و از همین رو تضادهای مندرج در فرآیند انباشت را به شیوه‌ای واکنشی «وساطت» می‌کند.

از این رو، سیاستگذاری دولت بطور کلی محصول چنین واکنشی نسبت به فرآیند انباشت سرمایه است. بنابراین، از این دیدگاه، برخلاف دیدگاه‌های برخی از مارکسیست‌ها، شکل خاص دولت منتج از ضرورت برقراری و تضمین «مصلحت عمومی» طبقه سرمایه دار و ایجاد وحدت بین اجزاء آن طبقه نیست. دستگاه دولتی، برعکس، تضادهای جامعه سرمایه داری را به نحوی پویا بازتولید می‌کند. اما به هر حال دولت مشتق و منفعل است و فاقد توانایی گزینش منافع است که «اوفه» به آن نسبت می‌دهد.

برخلاف دیدگاه‌های ابزارگرایانه ارتدکس، به نظر «هرش»، دولت با توجه به آنچه گفته شد نه تنها با منافع طبقات کارگری بلکه با منافع گروه‌هایی از طبقه سرمایه دار نیز برخورد پیدا می‌کند. بنابراین، کارویژه‌ها و عملکرد دولت در متن تعارض مستمر میان منافع طبقاتی تکوین می‌یابد. به عبارت دیگر، فعالیت و عملکرد دولت بازتاب خواست آگاهانه طبقه مسلط و کوشش برای ایجاد وحدت در درون آن طبقه نیست بلکه انعکاس تعارضات مقطعی منافع نیروهای اجتماعی است. با این حال شرط تداوم دولت بورژوازی این است که خود را برتر و فراتر از فرآیند قرار دهد و در عین حال شرایط عمومی فرآیند

بازتولید سرمایه دارانه را تضمین کند. بدین سان، دولت حتی وقتی طبقه مسلط بر آن اعمال نفوذ نکند، به عنوان دولتی طبقاتی عمل می‌کند. کارویژه اصلی دولت یعنی تضمین بازتولید، دلیل اصلی خصلت طبقاتی آن است.

از دیدگاه «هرش»، فرآیند بازتولید سرمایه دارانه ذاتاً متضمن کارویژه‌هایی عمومی است که انجام آنها از عهده سرمایه‌های خصوصی بر نمی‌آید بلکه وظیفه دولت است. چنین کارویژه‌هایی را می‌توان با تحلیل فرآیند بازتولید سرمایه دارانه و شرایط روابط متحول طبقاتی به صورتی مشخص و تاریخی، دریافت. ضرورت دخالت دولت در اقتصاد سرمایه داری با رجوع به این کارویژه‌ها توضیح داده می‌شود. در فرآیند تولید سرمایه دارانه موانعی بر سر راه ارزش زایی سرمایه پیش می‌آید که منجر به بحران می‌شود. چنین بحرانی زمینه لازم را برای دخالت دولت به منظور تأمین فرآیند بازتولید فراهم می‌کند.

چنان که در بالا اشاره شد، از دیدگاه «هرش»، ویژگی و شکل و عملکرد دولت بورژوازی تابع گرایش نزولی نرخ سود است که خود ناشی از مبارزه میان طبقات اصلی جامعه است. با این حال سرمایه گرچه تمایل به نزول دارد ولیکن از هم نمی‌پاشد زیرا عواملی که موجب تنزل نرخ سود می‌شود از سوی دیگر به صورتی تعارض آمیز موانعی بر سر راه چنین تنزلی ایجاد می‌کند.

بویژه افزایش در میزان مولد بودن نیروی کار بواسطه کاربرد تکنولوژی پیشرفته تر در این زمینه مؤثر است. کوشش‌های سرمایه داران و کارگران برای کاهش یا افزایش سطح دستمزدها نیز تأثیر دارد. بدین سان، روند تحول و پیشرفت سرمایه داری تابع قواعد خشک و از پیش تعیین شده‌ای نیست، بلکه تابع شیوه عملکرد و نیروها و طبقاتی است که درگیر مبارزه و منازعه هستند. با این حال، تمایل به سوی بحران و فروپاشی ناشی از قوانین حاکم بر فرم‌اسیون سرمایه داری است و چنین قوانینی مبتنی بر شیوه سازماندهی تولید و روابط استثماری در سرمایه داری می‌باشد. از دیدگاه «هرش»، در کوشش‌های سرمایه برای مقابله با تمایل عمومی سرمایه داری به بحران و فروپاشی دولت نقش مهم و عمده‌ای ایفا می‌کند. سرمایه می‌باید برای مقابله با بحران و احتمال فروپاشی به بازسازی تولید و روابط استثماری بپردازد. رشد علمی و گسترش بین‌المللی سرمایه از جمله لوازم چنین کاری است.

بطور کلی، از دیدگاه «هرش»، مداخله‌گری دولت سرمایه داری برای مقابله با تمایلات بحرانی منتج از قوانین حاکم بر سیر تحول سرمایه داری است لیکن همین قوانین خود محصول عمل طبقات و نیروهای اجتماعی است. سلطه سیاسی طبقه سرمایه دار در سطح روابط اجتماعی مستلزم دخالت دستگاه دولت در جهت تضمین فرآیند بازتولید اقتصادی و تداوم انباشت سرمایه است. دخالت دولت خود اشکال گوناگونی پیدا می‌کند. در یک مرحله، دولت کل جمعیت را وابسته به فرآیند انباشت سرمایه خصوصی می‌سازد و مرحله‌ای دیگر، در ایجاد تمرکز سرمایه و بسط بازار سرمایه داری بین‌المللی نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. در مرحله بعدی، دولت به منظور جلوگیری از بحران سرمایه داری در پیشبرد علم تولیدی و تکنولوژی دخالت می‌کند. بنابراین، کارویژه‌ها و عملکرد دستگاه دولتی تنها با تحلیل شرایط قطعی و تاریخی مبارزه طبقاتی به شیوه معنی داری روشن می‌گردد. به نظر «هرش»، استنتاج کارویژه‌های عینی دستگاه دولتی از «قوانین عام» سرمایه داری، روشنگر شیوه عملکرد دولت نخواهد بود. کارویژه‌های دولت، بدین سان، بوسیله تحول در روابط وجه تولید سرمایه داری تعیین می‌گردد. به همین دلیل، «هرش» مهمترین تحولات در سرمایه داری و کارویژه‌ها و نقش‌های دولت در هر مرحله را بررسی می‌کند. به همین مفهوم است که شکل و کارویژه دولت مشتق از روابط اجتماعی سرمایه داری تلقی می‌شود. نقش

دارد متضمن تعارضاتی اساسی است. دولت در آمریکا به منظور تأمین دو هدف عمده خود یعنی تضمین تداوم فرآیند انباشت سرمایه و جلب مشروعیت سیاسی عامه نقش عمده‌ای در گردآوری و هزینه کردن منابع مالی گسترده دارد. چنین نقشی متضمن تعارضاتی است، به این معنی که از یک سو میان اخذ مالیات به منظور تضمین تداوم انباشت سرمایه و مقتضیات مربوط به جلب مشروعیت سیاسی تعارض پیش می‌آید و از سوی دیگر تعارضات فرآیند تولید در دستگاه‌های دولتی بازتولید می‌شود. به نظر «اوکانر»، در عین حال که ماهیت دولت سرمایه‌داری مشتق از مقتضیات حاکم بر فرآیند انباشت سرمایه است، دولت با دخالت خود در آن فرآیند، منازعه طبقاتی را از سطح زیربنا به سطح روبنا می‌کشد. به عبارت دیگر، در عصر دولت رفاهی، احراز نقش زیربنایی فرآیندهای به وسیله دولت و در نتیجه، تداخل زیربنا و روبنا، موجب گردیده است که مبارزه طبقاتی از حوزه تولید به حوزه دولت کشیده شود. در این فرآیند، شکل مبارزات طبقاتی دچار تحول می‌گردد. ساخت دولت لیبرالی در آمریکا در فرآیند تولید و انباشت سرمایه بطور مستقیم درگیر نیست بلکه نقش اقتصادی خود را از طریق سیاست‌های مالی و مالیاتی انجام می‌دهد. دولت به منظور مساعدت به انباشت سرمایه خصوصی، همچنین جبران ضایعات اجتماعی سرمایه‌داری، اقدامات مالی گوناگونی به عمل می‌آورد. لیکن در نفس چنین اقداماتی هم تعارضاتی نهفته است. دولت به منظور کنترل منازعه طبقاتی، از طریق تنظیم روابط میان بخش‌های مختلف سرمایه و همچنین میان سرمایه و نیروی کار عمل می‌کند و در این زمینه متحمل هزینه‌هایی می‌شود که منشاء بحران‌های مالی دولت به شمار می‌رود. دولت هم در زمینه مساعدت به فرآیند انباشت سرمایه خصوصی (مانند ساختن شاهراه‌ها و دیگر سرمایه‌گذاری‌های عمومی وزیربنا)، و هم در زمینه جبران «هزینه‌های اجتماعی» آن فرآیند (مانند آلودگی محیط زیست)، منابعی هزینه می‌کند. چنین هزینه‌هایی از طریق مالیات‌ها تأمین می‌گردد و در قالب اقدامات عمومی ظاهر می‌شود.

به نظر «اوکانر»، هزینه‌هایی هم که دولت برای حفظ ثبات نظام سرمایه‌داری جهانی و ایجاد محیط بین‌المللی امن برای سرمایه‌گذاری و همچنین برای حفظ نظم داخلی و تأمین منابع مالی لازم برای نیروهای سرکوب صرف می‌کند، جزئی از «هزینه‌های اجتماعی» فرآیند تولید و انباشت سرمایه‌داری است. هزینه‌های نظامی برای حراست از سرمایه‌گذاری در خارج و حفظ استیلای سرمایه در داخل ضرورت دارد. امپریالیسم اقتصادی لازمه تداوم انباشت سرمایه ملی و حل موقتی منازعه میان کار و سرمایه در داخل است. سیاست رفاه داخلی ضامن میلیتاریسم امپریالیستی در خارج است و میلیتاریسم، در مقابل، ضامن تداوم رفاه داخلی است. گسترش هزینه‌های نظامی، به این معنا، یکی از مظاهر تداخل فرآیندهای زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی در ایالات متحده به شمار می‌رود. افزایش بار مالی دولت در این مقیاس وسیع تعارضاتی به همراه می‌آورد. دولت می‌باید منابع مالی مورد نظر را از مالیات‌های عمومی تأمین کند. در نهایت، طبقه کارگر متحمل هزینه‌های لازم برای تضمین تداوم انباشت سرمایه می‌شود. مقاومت در مقابل مالیات‌های فرآیندهای از جانب طبقات کارگری موجب تشدید بحران مالی دولت می‌گردد و به نظر «اوکانر»، دولت سرمایه‌داری متأخر، خواه ناخواه، سرانجام با چنین مقاومت‌هایی روبرو می‌گردد. به اسطه چنین مقاومت‌هایی، در درون بخش عمومی یعنی بوروکراسی دولتی نیز برای تأمین سطح قابل قبولی از زندگی مقاومت‌هایی بروز می‌کند. در مقابل، دولت به منظور تأمین چنین سطحی از زندگی تنها می‌تواند به صورت تعارض آمیز مالیات‌ها را افزایش دهد. چنین تعارضاتی طبعاً موجب تفرقه‌درونی کل طبقات کارگری بویژه کارگران بخش عمومی و خصوصی

مداخله‌گرانه دولت در نیمه قرن بیستم شدت گرفت. اما به نظر «هرش» به هر حال دخالت دولت در زمینه تأمین و تضمین بازتولید سرمایه پر از تعارض است زیرا از یک سو موجب ناخرسندی بخشی از سرمایه می‌شود و مقاومت کل سرمایه در مقابل گسترش سهم دولت در تولید ملی را به همراه می‌آورد. از سوی دیگر، افزایش مالیات‌ها و فشارهای تورمی روی دستمزدها، حساسیت طبقات کارگری را بر ضد دولت رفاهی برمی‌انگیزد. تحت چنین شرایط تعارض آمیزی، تضمین فرآیند انباشت به نحوی فرآیندهای لازم حفظ بنیاد مادی دولت می‌گردد. از دیدگاه «هرش»، دولت بورژوازی گرچه نمی‌تواند به طبقه مسلط سرمایه‌دار وحدت ببخشد، لیکن در فرآیند بحران بازتولید اقتصادی و اجتماعی، نقش مداخله‌گرانه‌ای بازی می‌کند. از طریق این مداخله‌گری، تضادهای مندرج در سرمایه موقتاً برطرف می‌شود. بدین سان، دولت، از نظر «هرش» داور و واسطه‌ای منفعل است و فعالیت‌های آن را تنها می‌توان در متن تحول مبارزات طبقاتی دریافت.

در مراحل مختلف فرآیند توسعه سرمایه‌داری، دستگاه دولتی واکنش‌های گوناگونی نسبت به تضادهای مندرج در آن فرآیند نشان می‌دهد و از همین رو، چنانکه دیدیم، کارویژه‌های دولتی در طی این فرآیند دچار تحول می‌شود.

بطور کلی، دخالت دولت در اقتصاد از دیدگاه «هرش»، از نفس قوانین حاکم بر فرآیند انباشت سرمایه مشتق می‌شود. با توجه به این قوانین می‌توان تحول در شیوه دخالت دولت در طی زمان در واکنش به تحول در فرآیند بازتولید و انباشت را دریافت. دولت بدین سان مدیر و حلال بحران‌هاست و بنابراین فهم اهمیت نقش و کارویژه دولت مستلزم فهم تحول ماهیت بحران‌هاست. خلاصه این که کارویژه‌های دولت اموری ساختاری نیست بلکه تاریخی است، به این معنی که جزئی از تاریخ بحران‌ها در سیر تحول جامعه سرمایه‌داری به شمار می‌رود. از همین روست که نظریه «مشتق‌انگاران» در مقابل نظریه «مستقل‌انگاران» قرار می‌گیرد. از دیدگاه «مشتق‌انگاران»، نخست باید قوانین حاکم بر سیر تحول سرمایه‌داری را دریافت و سپس آثار آن را بر شکل و کارویژه دولت بررسی کرد. تحول اشکال و کارویژه‌های دولت تابع تحول فرآیند توسعه سرمایه‌داری است. انتقادی که مشتق‌انگاران بر نظریات مستقل‌انگاران چون «اوفه» وارد می‌کنند، این است که گرچه آنها نیز بر ضرورت تضمین تداوم فرآیند انباشت سرمایه بوسیله دولت تأکید می‌کنند، لیکن تحول و تغییر شکل و کارویژه‌های دولت را که خود محصول تحول توسعه سرمایه‌داری است، در نظر نمی‌گیرند. از چنین دیدگاهی، برخلاف نظر «اوفه»، «دولت» موضوع اصلی نظریه دولت نیست بلکه دولت تنها نسبت به بحران‌های انباشت سرمایه در روابط طبقاتی واکنش نشان می‌دهد و از همین رو این بحران‌ها و روابط موضوع اصلی نظریه دولت می‌باشد. فرآیند انباشت سرمایه را نیز خود باید برحسب منازعات طبقاتی توضیح داد.

«اوکانر»

«جیمز اوکانر»^۳ جامعه‌شناس سیاسی مارکسیست آمریکایی، همانند «اوفه» و «هرش» تحلیلی از دولت آمریکایی از نقطه نظر مبارزه طبقاتی و «منطق سرمایه» عرضه کرده است. اما به نظر «اوکانر»، برخلاف نظریه مشتق‌انگار که وظیفه اصلی دولت را در جلوگیری از تمایل تنزلی نرخ سود می‌داند، بحران اقتصادی سرمایه‌داری آمریکا ناشی از نقصان در قدرت تولید سرمایه است و بحران دولت رابطه‌ای دیالکتیکی با بحران عمومی اقتصاد دارد. به نظر «اوکانر»، دخالت فرآیندهای دولت در اقتصاد در عصر سرمایه‌داری دولت رفاهی، در عین حال که برای توسعه سرمایه‌داری ضرورت

منازعات طبقاتی و رقابتهای موجود میان سرمایه‌داران است.

«اولین رایت» رابطهٔ منازعهٔ طبقاتی اجتماعی در حوزهٔ تولید با ساخت دولت و تضادهای درونی آن را در درون مجموعه‌ای از روابط «تعیین‌کنندگی دیالکتیکی» توضیح می‌دهد. تحول نیروها و روابط تولیدی که خود محصول مبارزات طبقاتی است از طریق این مبارزات در سطح دولت بازتولید می‌شود. تأثیرات مبارزات طبقاتی در درون شبکهٔ پیچیده‌ای از روابط و اشکال تعیین‌کنندگی (modes of determination) به صورت زیر ظاهر می‌گردد:

«اولین رایت» در درون مقولهٔ کلی تعیین‌کنندگی، در مفهوم دیالکتیکی آن، شش وجه یا رابطهٔ مندرج در تصویر بالا را مشخص ساخته و به شرح زیر توضیح داده است:

۱- وجه تحدید ساختاری: در این وجه تعیین‌کنندگی یک ساخت اجتماعی محدودی برقرار می‌کند که در درون آن، ساخت یا فرآیند دیگری ممکن است به اشکال مختلف پدید آید. رابطهٔ وجه تولید با دولت از این نوع است زیرا هر ساخت اقتصادی ضرورت پیدایش نوعی دولت را ایجاب می‌کند لیکن اشکال گوناگون و در عین حال محدودی از دولت ممکن است در درون چنین ضرورت ساختاری پیدا شود. این که چرا بین شقوق ممکن سرانجام یکی تحقق می‌یابد، بستگی به وجه دوم تعیین‌کنندگی دارد.

۲- گزینش: گزینش عبارت است از تأثیر عواملی که شق متحقق شده را از درون شقوقی که از نظر ساختار امکان وقوع دارد، برمی‌گزیند. مثلاً سطح سازمان‌یابی و مبارزهٔ طبقاتی طبقات تحت سلطه در میزان دموکراتیک شدن دولت سرمایه‌داری مؤثر است. آنچه این گزینش را در عمل ممکن می‌سازد، رابطهٔ مندرج میان عواملی گزینش و حدود ساختاری است که به وجه سوم مربوط می‌شود.

۳- بازتولید: در این وجه از تعیین‌کنندگی، ساخت بازتولید کننده مانع از آن می‌شود که ساخت بازتولید شده به شیوه‌ای بنیادی دگرگون شود. دولت از طریق فرآیند انباشت سرمایه، ساخت اقتصادی را بازتولید می‌کند. سه وجه مذکور در بالا، استمرار و تداوم در فرم‌های اجتماعی را توضیح می‌دهد. در مقابل، سه وجه تعیین‌کنندگی زیر برای توضیح دگرگونی صورتبندی اجتماعی مناسب‌تری دارد.

۴- حدود هماهنگی کارکردی: در این وجه، ساخت بازتولید کننده با توجه به تعارضاتی که در درون ساخت بازتولید شونده در نتیجهٔ مبارزهٔ طبقاتی پیدا شده، نمی‌تواند آن ساخت را بدون تعارض بازتولید نماید بلکه می‌باید تعارضات درونی آن را نیز بازتولید کند. در نتیجهٔ این بازتولید، ساخت بازتولید کننده خود دچار تعارض و تضاد می‌شود.

۵- ایجاد تغییر: در این وجه، دگرگونی به صورت کامل و بدون بروز تعارض از ساختی به ساخت دیگر منتقل می‌شود و در نتیجه، بازتولید به حداقل می‌رسد. ایجاد تغییر، کاربزهٔ اصلی مبارزات نیروهای اجتماعی و طبقاتی است. اما ممکن است ایجاد تغییر به شکل غیر مستقیم یا به «وساطت» انجام گیرد.

۶- وساطت: در این وجه، عاملی به عنوان واسطه بر نوع رابطه میان دو ساخت اثر می‌گذارد. مثلاً مبارزهٔ طبقاتی بر فرآیند بازتولید ساخت اقتصادی بوسیلهٔ ساخت دولت اثر می‌گذارد.

بدین سان، به نظر «اولین رایت»، تأثیر مبارزهٔ طبقاتی بر ساخت اقتصادی، ساخت دولت و سیاستهای دولتی به صورتی پیچیده از طریق شش وجه تعیین‌کنندگی بالا ظاهر می‌شود. با توجه به شبکهٔ روابط پیچیده‌ای که پیدا می‌شود، رابطهٔ مبارزه و منازعهٔ طبقاتی با ساخت دولت رابطهٔ مستقیم

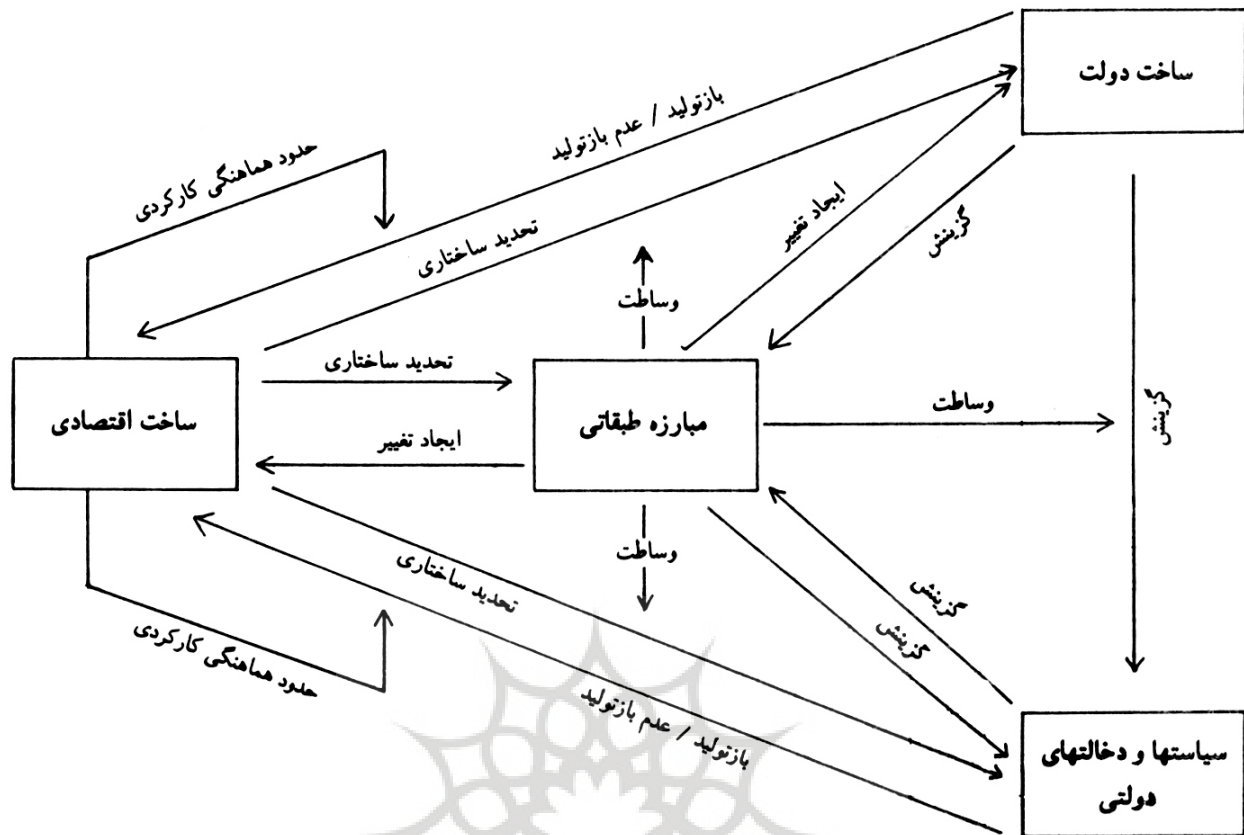
می‌گردد. مآلاً تعارض میان کارگران و کارمندان بخش عمومی و دولت تعارضی میان نیروی کار و سرمایهٔ خصوصی به شمار می‌رود.

بطور کلی، از دیدگاه «اوکانر»، دولت در سرمایه‌داری متأخر نقش فعالی در تحریف و تغییر ماهیت مبارزهٔ طبقاتی پیدا کرده است. در نتیجه، مبارزهٔ طبقاتی به سطح روبنا انتقال می‌یابد. دولت رفاهی به طور کلی مبارزهٔ طبقاتی را به سطح روبنا انتقال می‌دهد.

«اریک اولین رایت»

بررسی نقش مبارزات و منازعات نیروهای اجتماعی و طبقاتی بر ساخت و سیاستهای دولتی، موضوع اصلی کتاب «طبقه، بحران و دولت» اثر عمدهٔ «اولین رایت» را تشکیل می‌دهد. بر اساس نظریهٔ وی، برخلاف نظر «اوفه»، تضادهای درونی دولت سرمایه‌داری محصول منازعه میان فرآیند انباشت سرمایه و وظیفهٔ دولت در تضمین تداوم آن از یک سو، و فشارهای ناشی از ایدئولوژی و مشروعیت دموکراتیک دستگاه دولتی از سوی دیگر نیست بلکه از منازعهٔ طبقات و گروههای اجتماعی در حوزهٔ تولید و دولت برمی‌خیزد. «اولین رایت» ساخت دولت در سرمایه‌داری پیشرفته را با توجه به تحول نیروها و روابط تولید بررسی می‌کند. این تحول، خود نتیجهٔ مبارزات طبقاتی است و در اثر این مبارزات است که فرآیند انباشت سرمایه دچار اختلال می‌گردد و شکل آن فرآیند دگرگون می‌شود. در این تغییر شکل، دولت نقش مهمی ایفا می‌کند. به نظر «اولین رایت»، در عصر سرمایه‌داری انحصاری، رشد سیاسی طبقهٔ کارگر همراه با «کاهش تقاضای مؤثر» اختلالی در فرآیند انباشت ایجاد می‌کند. دولت در نتیجه باید از طریق ملاحظاتی خود تقاضای مؤثر را تأمین کند. تعارضات موجود میان کاربزه‌های دولتی تضمین انباشت و تضمین مشروعیت به تورم و رکود اقتصادی و افزایش هزینه‌ها از تولید کل سیستم می‌انجامد. رشد سرمایه‌داری انحصاری و بین‌المللی شدن سرمایه چنین تمایلات بحرانی را تشدید می‌کند.

در اثر چنین بحرانهایی، دولت می‌باید از حد مداخله به منظور تنظیم تقاضای مؤثر فراتر رود و عملاً در فرآیند تولید مداخله و مشارکت کند و سیاستهایی در جهت افزایش کارایی و تولید پیش گیرد. نتیجهٔ چنین فرآیندهایی، پیدایش ساخت «دولت سرمایه‌داری سرکوبگر» است. به نظر «اولین رایت»، در کوتاه مدت پاسخ دولت نسبت به مسئلهٔ افزایش هزینه‌های بازتولید در عصر سرمایه‌داری انحصاری به صورت کنترل گرایش‌های کینزی در اقتصاد، کاهش هزینه‌های عمومی، لغو برنامه‌های رفاهی و تشویق سیاست خصوصی‌سازی ظاهر خواهد شد اما در درازمدت راه حل نهایی، دخالت مستقیم و عملی دولت در فرآیند تولید خواهد بود. با گسترش چنین دخالتی، مبارزات طبقاتی در سطح تولیدی به مبارزات سیاسی تبدیل خواهد شد و در نتیجه ماهیت طبقاتی مداخلهٔ اقتصادی دولت نیز بر ملا می‌گردد. بنابراین، گرایش به سوی «کورپوراتیسم» و اشکال اقتدارآمیز دولت در سرمایه‌داری پیشرفته در درازمدت قابل پیش‌بینی است. وویهمرفته، نظریهٔ «اولین رایت» در رابطه با تبیین ماهیت واکنش دولت به بحرانهای جامعهٔ سرمایه‌داری، بر شرایط ساختاری ناشی از مبارزات طبقاتی تأکید بیشتری می‌کند. شکست سیاستهای محافظه‌کارانه یا لیبرالیستی نوین و خصوصی‌سازی، سرانجام دولت را به سوی اتخاذ سیاستهای مداخله فرآگیر سوق خواهد داد. به نظر «اولین رایت»، مداخلهٔ گسترده دولتی در سرمایه‌داری پیشرفته تنها راه حل «منطقی» لازم برای رفع فشارهای ساختاری موجود بر فرآیند انباشت خواهد بود. چنین فشارهایی ناشی از



مأخذ: اولین رایت، طبقه، بحران و دولت، ص ۲۷

سراجم دچار تعارض می‌شود. حدود جولان دولت در زمینه سیاستهای اقتصادی محدود است و تقریباً به نوسان میان سیاستهای دولت رفاهی و خصوصی سازی منحصر می‌شود. به هر حال دولت نمی‌تواند خود را مالا از چنبر بحرانهایی که در نظام تولید سرمایه‌دارانه ریشه دارد، برهاند و از همین روست که در معرض فروپاشی احتمالی قرار دارد. براساس برخی از این نظریات، می‌توان با استفاده از چنین فرصتهایی نقش دولت در بازتولید روابط طبقاتی را تقلیل داد و بر تضادهای موجود میان دولت و طبقه سرمایه‌دار افزود. تشدید تضادهای طبقاتی که در درون دولت جریان دارد ممکن است به چنین هدفی کمک کند. افزایش فشار سازمانهای توده‌ای بر دولت می‌تواند از وابستگی آن به طبقه سرمایه‌دار بکاهد. بطور کلی، در این نظریات، اندیشه انقلاب از بیرون و مبارزه طبقاتی در حوزه تولید، به اندیشه بحران درونی دولت و امکان فروپاشی آن و تداوم مبارزه طبقاتی در حوزه سیاسی تبدیل می‌شود.

(دنباله دارد)

□□ زیر نویس:

1. J. Hirsch, «The State Apparatus and Social Reproduction: Elements of a Theory of the Bourgeois State», in *State and Capital: A Marxist Debate*, edited by J. Holloway and S. Picciotto, London, 1978.
2. see A. Giddens, *Capitalism and Modern Social Theory* Cambridge U.P. 1971, pp. 10-15.
3. J. O'Connor, *The Fiscal Crisis of the State*. New York, St. Martin's Press, 1973.
4. E. Olin - Wright, *Class, Crisis and the State*. London, NLB, 1978.

و ساده‌ای نیست و در درون حدود ساختاری خاصی صورت می‌یابد. نقش مبارزه طبقاتی اغلب به شکل «گزینش» یا «وساطت» در سطح دولت ظاهر می‌شود.

علی‌رغم ظاهراً آکادمیک و علمی نظریات بالا، خصلت سیاسی و انقلابی کم و بیش پنهانی در آنها وجود دارد که آنها را با رشته‌های اصلی اندیشه مارکسیستی به عنوان اندیشه تغییر انقلابی پیوند می‌دهد. تفاوت عمده در این است که نظریات مذکور در شرایط تاریخی و اجتماعی متفاوتی نسبت به دهه‌های اولیه قرن بیستم تنظیم و عرضه شده است. بر اثر این شرایط، نظریات مارکسیستی اولیه که بر اندیشه سرنگونسازی دولت سرمایه‌داری از طریق انقلاب تأکید می‌کرد، جای خود را به نظریاتی داد که بر تضادها و بحرانهای دولت سرمایه‌داری و شیوه تشدید آنها تأکید می‌کند. با توجه به گسترش نقش دولت در اقتصاد سرمایه‌داری در عصر دولت رفاهی و کارویزه آن در بازتولید نظام سرمایه‌داری، تأکید بر تضادها و بحرانهای درونی دولت از نقطه نظر سیاسی و انقلابی بجا به نظر می‌رسد. به همان دلیل، دولت خود به عنوان مرکز و عرصه مبارزات طبقاتی ظاهر می‌شود. براساس چنین نظریاتی بحران در فرآیند انباشت سرمایه در حوزه اقتصاد به بحرانی در حوزه دولت تبدیل می‌شود. دولت می‌بایست از تمایل سود به تنزل به نحوی جلوگیری کند و در عین حال، از طریق اقدامات رفاهی، مشروعیت خود در نظر طبقات تحت سلطه را تضمین نماید. ضمناً (براساس برخی از این نظریات) مبارزه طبقاتی در حوزه تولید بحران اقتصادی را تشدید می‌کند و بر ضرورت دخالت در فرآیند انباشت می‌افزاید. دولت در انجام کارویزه‌های متعارض خود یعنی تضمین مشروعیت و تداوم انباشت سرمایه خصوصی،